

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۳، شماره ۵۰، زمستان ۱۴۰۰، صص ۳۴۳-۳۶۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۲۴

(مقاله پژوهشی)

جامه ها در جامه صورخیال در غزل حافظ

فرشته اصغری^۱، دکتر احمد ذاکری^۲



چکیده

یکی از مصادیق مهم و غنی و هم‌چنین بسیار معنادار در غزلیات حافظ، کاربرد فرهنگ پوشینه‌ها می‌تواند باشد که حافظ به گونه‌ای خلاقانه آن‌ها را به کار می‌برد. این کارکردها به شکل تشبیه و استعاره که برخواسته از دامن تشبیه است خود را نمایان می‌سازد و گاه هم به شکل کنایه و مجاز نمود پیدا می‌کند. کارکرد اصلی حافظ برای بیان معانی زیبا و عمیق عرفانی است. در این گفتار نویسندگان بر آن هستند که نمونه‌هایی از کاربرد تشبیه و استعاره را که در هم تنیده‌اند در غزلیات حافظ بنمایانند و به خیال‌پردازی شاعرانه حافظ در الفاظ، تشبیهات خیال‌برانگیز شعر از کلمات و اصطلاحات مربوط به پوشینه‌ها برای بیان اندیشه حافظ پرداخته شده است. به درستی که حافظ در استفاده از عناصر صورخیال، و آرایش کلام با صنایع معنوی کار را به حد اعجاز رسانده است و این هنرنمایی، کار هر کسی نیست. پیداست که تحقیق در این گفتار با بهره گرفتن از روش (توصیفی-تحلیلی) که زیر مجموعه روش کتابخانه‌ای است حاصل می‌شود.

کلید واژه‌ها: حافظ، پوشینه‌ها، تشبیه، استعاره، غزل.

^۱ دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خلیخال، دانشگاه آزاد اسلامی، خلیخال، ایران.

asgharif12@gmail.com

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. (نویسنده مسؤول)

ahmadzakeri94@gmail.com

مقدمه

جامه، پوشینه یا لباس از نمودهای فرهنگی یک جامعه هستند که پویایی جامه‌ها را نشان می‌دهند. به ویژه هنرنمایی درزیان یا به زبان تازی خیاطان، خود گویای برجستگی‌های فرهنگی خواهد بود. سرایندگان که از فرهنگ جامه خود در جامه‌هایشان سود می‌جویند نیز در هنر کاربرد جامه‌ها خودی نشان می‌دهند خاقانی و حافظ که با دید گاهی موشکافانه به جامعه دور و بر خود می‌نگرند، در کارگاه هنر شاعری توانسته‌اند صور خیال زیبایی از اشکال پوشینه‌ها ارائه کنند.

وقتی خاقانی می‌سراید:

ای نهان داشتگان موی ز سر بگشاید
وز سر موی، سر آغوش به زر بگشاید
ای تزروان من آن طوق زغب ببرد
تاج لعل از سر و بیرایه ز بر بگشاید
گیسو پوش‌های مشبک و گاه با نخ طلایی که که گیسوان را از پریشان شدن در باد
محافظت می‌کند و امروزه هم به شکل تورباف در پاره‌ای موارد کاربرد دارد و همچنین
گردنبند و نیم تاج جواهر نشان خانم‌ها را به زیباترین شکلی نشان می‌دهد. یا هنگامی که
حافظ می‌گوید:

سرو بالای من آن گه که در آید به سماع
چه محل جامه جان را که قبا نتوان کرد؟
(حافظ، غزل ۱۳۶)

اوج زیبایی و هنرنمایی خود را در کاربرد صورخیال در مصراع دوم نشان می‌دهد. تشبیه جان به جامه در پوشش دادن تن و کنایه قبا کردن جامه که روی هم رفته فدا کردن جان در راه معشوق را بیان می‌کند، اوج زیبایی با کاربرد پوشینه‌ها را می‌آفریند.

نکته شایان توجه آن است که به دلیل در هم تنیدگی صورخیال در بیت‌های حافظ نمی‌توان پوشینه‌ها و صورخیال را طبقه‌بندی کرد. برای مثال تشبیهات را در یک بخش و استعارات یا مجازها و کنایه‌ها را هر کدام در یک بخش جدا گانه بررسی نمود، بنابراین نویسندگان مجبور به بررسی تلفیقی پوشینه‌ها و صورخیال در یک بخش کلی گردیده‌اند.

روش تحقیق

روش پژوهش در این مقاله توصیفی - تحلیلی می‌باشد و مطالب حاضر به شیوه

کتابخانه‌ای گردآوری شده است در این مقاله تمامی ابیات دیوان حافظ مورد بررسی قرار گرفته است.

مقاله حاضر حول موضوع صورخیال پوشینه‌ها، نگاهی به طرح مسئله در غزلیات حافظ دارد و براساس مستندات کتابخانه‌ای به چند وچون این موضوع می‌پردازد.

پیشینه تحقیق

از دیر باز برخی از منابع به طور مستقیم و مختص لباس تالیف شده‌اند. اما اثر مجزا و مستقلی در مورد تشبیه در البسه در دیوان حافظ وجود ندارد. اما کتاب‌ها و مقاله‌هایی به صورت پراکنده و غیرمستقیم در مورد پوشاک و البسه در ادبیات نوشته شده است که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- فرهنگ البسه مسلمانان، تالیف دُزی، راینهارت پیتر آن، ترجمه حسینعلی هروی، تهران ۱۳۹۶.

- دیوان البسه؛ تالیف محمود بن امیر احمد نظام قاری (قرن ۹ هـ ق) که مشخصاً مربوط به انواع لباس‌ها و جامه‌ها و پوشاک است.

- فرهنگ البسه براساس آثار شعرای قرن هفتم هـ ق؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد؛ نرگس مرادی گنجه، دانشگاه تربیت معلم؛ ۱۳۸۴.

- بازتاب فرهنگ پوشاک و لباس در ادبیات ایران (با نگاهی به دیوان حافظ) مقاله نوشته اسدالله زارعی، فصلنامه هنر علم و فرهنگ، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۲.

مبانی تحقیق

حافظ

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی در اوایل قرن هشتم هجری (حدود سال ۷۲۷ هجری) در شیراز تولد یافت. پدرش بهاء‌الدین، مردی بازرگان بود. (ر.ک: صفا، ۱۳۸۹: ۱۷۷).

حافظ در قلمرو لفظ، زبان و بلاغت از شاعران سبک خراسانی سود جست است. (ر.ک: دادبه، ۱۹: ۵۹۸-۵۹۹) کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی مشهور به خلاق المعانی استاد حافظ در شیوه سخن سرائی است. پس از او هنر سعدی نیز تاثیر مشابهی بر شعر داشته است و پس از او خواجه سومین استاد و مقتدای حافظ در غزلسرائی شمرده شده است. (ر.ک: خرمشاهی،

۱۳۹۷:۲۳) خرمشاهی نوآوری اصلی حافظ را در تکبیت‌های مستقل و خوش‌مضمون او دانسته‌است؛ به اعتقاد وی، استقلالی که حافظ از این راه به غزل داده به میزان زیادی از ساختار سوره‌های قرآن تأثیر گرفته است. (ر.ک: خرمشاهی، ۱۳۹۷: ۳۴).

حافظ در سال ۷۹۲ وفات یافت. آرامگاه حافظ در باغ زیبایی به نام حافظیه قرار دارد. (ر.ک: صفا، ۱۳۸۹: ۱۷۹).

زبان حافظ، شاعرانه و استعاری است. کلمات در اشعار حافظ ابعاد مختلفی دارند و با هم ارتباطات گوناگون و پیچیده‌ای برقرار می‌کنند. محققانی چون مرتضوی و خانلری، ایهام را مهم‌ترین مشخصه زبان حافظ می‌دانند. (ر.ک: شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۳۳-۱۳۴).

پوشینه

لباس و جامه زیبا نعمتی است که به انسان ارزانی می‌شود و خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «یا بنی آدم اُنزلنا علیکم لباساً یوارى سواتکم و ریشاً ولباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلهم یدکرون» (سوره اعراف، آیه ۳۶).

در فرهنگ سخن، پوشش چنین تعریف شده است: «آنچه که یک بخش یا همه بخش‌های خارجی و رویی چیزی را می‌پوشاند یا دربر می‌گیرد، آنچه به تن می‌کنن» (انوری، ۱۳۸۱: ۱۴۴۷) دکتر معین نیز پوشش را به عمل پوشیدن، جامه، لباس ستر و حجاب معنا کرده است. (ر.ک: معین، ج ۱، ۸۳۶) در مجموع، پوشش به معنای چیزی است که بدن انسان را در بر می‌گیرد و او را می‌پوشاند.

آنچه بر تن می‌پوشند را پوشاک یا تن‌پوش می‌گویند. وظیفه اصلی پوشاک حفاظت از بدن انسان در برابر خطرات احتمالی در محیط است. الفاظ و کلماتی که حافظ به عنوان انواع مهم پوشش آن روزگار به کار برده است و وضعیت و جایگاه لباس در عصر حافظ را بیان می‌دارد؛ هرچند که شاعر از این کلمات و اصطلاحات برای بیان موضوعی دیگر مدد جسته؛ عبارتند از: خرّقه؛ نقاب؛ پیرهن؛ احرام؛ قبا؛ جامه؛ تشریف؛ خلعت؛ کفن؛ رخت؛ کاغذین جامه؛ دلق؛ دستار؛ برقع؛ ازرق لباس؛ زنار؛ صوف؛ لباس فقر؛ قبای زرافشان؛ تاج؛ کلاه.

خرّقه

این کلمه به معنای لباس یا ردای خشنی است که در شرق فقیران و صوفیان برتن

می کنند. همچنین به معنای نوعی ردای بدویان نیز آمده است. (ر.ک: دزی، ۱۳۹۶: ۱۴۶).

نقاب

فعل نَقَبَ در عربی به معنای سوراخ کردن است، پس می توان پنداشت که کلمه نقاب به معنای پرده سوراخ دار آمده باشد و در حقیقت ابن جنی همین معنی را بیان کرده است. (ر.ک: دزی، ۱۳۹۶: ۳۹۸).

احرام

مجازاً دو تکه لباس نادوخته که در ایام حج یکی را به کمر بندند و دیگری را بر دوش اندازند. (ر.ک: فرهنگ معین).

تشریف

بزرگ داشتن، خلعت دادن. (ر.ک: فرهنگ معین).

خلعت

بکسر اول جامه ای از تن کنده به کسی دادن و در عرف جامه‌ای که ملوک و امراء به کسی دهند و کم از سه پارچه نباشد. دستار و جامه و کمر بند. ج ، خلاع (ر.ک: لغتنامه دهخدا).

جامه دوخته که بزرگی به کسی بخشد. ج . خَلَع. (ر.ک: فرهنگ معین).

کاغذین جامه

کاغذی جامه. جامه کاغذی. جامه‌ای بود از کاغذ که متظلم می پوشید و نزد حاکم می شد و او درمی یافت که وی دادخواه است و به دادش می رسید. (ر.ک: فرهنگ معین). کنایه از عجز و بیچارگی باشد.

دلق

دلق لباس فقیران، درویشان و داعیه داران مقام ولایت است بقول سیوطی قضا و علما دلقی فراخ و جلو بسته می پوشیدند که مدخل آن بر روی شانه قرار داشت و خطبا یک دلق گرد و چرخنی، به رنگ سیاه مخصوص سلسله عباسیان را به تن می کردند. (دزی، ۱۳۹۶: ۱۷۴).

جامه ی کهنه :جامه ای که از قطعات مختلف دوخته شود، جامه درویشان که آستر آن

پوست گوسفند یا خزسنجاب است. (ر.ک: فرهنگ معین).

دستار

(د) (امر.) (عمامه، پارچه‌ای که به دور سر پیچند. (ر.ک: فرهنگ معین).

برقع

رُقْع یا بُرْقَع جزء جهاز حیوانات بارکش و لباس زنان بدوی است و همچنین آقای کنت دوشابروول آن را چنین شرح می‌دهد: «برقع پرده ایست که چهره را از نقطه مبداء بینی می‌پوشاند و از اطراف و روی پیشانی به سربند متصل می‌شود؛ از یک قطعه پارچه موسیلین، یا کتان سفید نازک، به شکل چهره انسان درست شده و تا روی زانوها آویزان می‌شود. پوشیدن این پرده برای زنانی که از خانه خارج می‌شوند ناگزیر است.» (دزی، ۱۳۹۶: ۶۲).

قطعه‌ای پارچه که زنان صورت خود را بدان پوشانند؛ روی بند، روبند، نقاب (جمع براقع). (ر.ک: فرهنگ معین).

زنار

کلمه زنار به معنای کمربند است ولی چنانکه زمخشری نوشته این نوع کمربند را فقط مسیحیان می‌بستند. اما در اسپانیا این کلمه به معنای روپوش ضخیم روستاییان نیز آمده است. (دزی، ۱۳۹۶: ۱۸۷).

قبا یا روپوش

بالاپوش‌هایی بودند که در دوره‌های مختلف لباس اصلی به شمار می‌آمدند و در تمام دوره‌ها جلو باز با آستین‌های تنگ یا گشاد، بلند یا کوتاه پوشیده می‌شد. (ر.ک: غیبی، ۱۳۸۴: ۳۱۳).

قبا لباس بلندی بوده است پی باز، با بندی در کمرگاه، که دو طرف قبا را روی هم می‌نهادند و آن بند را به کمرگاه آن گره می‌زدند. (اشرف‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۰۳) قبا نشان برازندگی قامت و زیبایی‌های درون آن همچون سینه و... دارد.

جامه پوشیدنی که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف قسمت پیش را با دکمه به هم پیوندند. (ر.ک: معین، ۱۳۸۲: ۲۱۵۸) انواع قیمتی قبا از رنگ‌ها و جنس‌های مرغوب تهیه شده و مورد استفاده بزرگان و امیران بوده است. (ر.ک: ابن بطوطه، ۱۳۷۷: ۳۷)

قبا نیم تنه ی بلندی که بر روی لباس های دیگر می پوشند و به صورت های جلو باز یا بسته، آستین بلند و یا کوتاه، یقه برگردان، گرد و یا هفت مورد استفاده قرار می گرفته است. جوهری در معنی قبا نوشته است: «لباس روی مردانه است که ایرانیان پوشند و به طور مورب از زیر بغل باز می شود». جنس این قباها معمولا از پارچه ساده است اما قبای رجال عالی رتبه از اطلس یا پارچه زربافته که زری ایران است دوخته شده است؛ در تابستان اغلب مردم قبا را از پارچه بدون کرک می دوزند. (ر.ک: دزی، ۱۳۹۶: ۳۳۱-۳۴۰).

پیراهن یا قمیص (تونیک)

پیراهن ها در این دوره تقریبا به یک شکل بوده و بلندی آن تا زانو یا ساق پا می رسیده است. با آستین هایی بلند یا کوتاه، گشاد یا تنگ. پیراهن به دشواری از زیر قبای کوتاه و بلند مردان نمایان بود. (ر.ک: غیبی، ۱۳۸۴: ۳۰۹).

ارخالق

نوعی بالا پوش بود که در دوره سامانیان به شکل پیراهن بالای زانو و جلو باز بود و بلندی آن تا حدود ران ها می رسیده است با آستین هایی کوتاه که کمرته نام داشت البته این کلمه در لغت نامه دهخدا به معنای نوعی پیراهن که زیر لباس پوشیده می شد، آمده است. (ر.ک: غیبی، ۱۳۸۴: ۳۱۱) در فرهنگ فارسی معین ارخالق به عنوان نیم تنه ای که مردان و زنان می پوشیدند و بین دو لایه آن پنبه قرار می دادند معرفی شده است.

تشبیه

تشبیه که در علم بیان بررسی می شود، آن است که چیزی را به چیزی در صفتی مانند کنند. امر اول را مشبه و دوم را مشبه به و صفت مشترک مابین آنها را وجه شبه و کلمه ای را که دلالت بر معنی تشبیه داشته باشد ادات تشبیه می گویند. (ر.ک: همایی، ۱۳۸۹: ۱۵۱) طرفین تشبیه یا هر دو حسی است یا هر دو عقلی و یا مختلف. یعنی یکی حسی و دیگری عقلی است. مراد از حسی چیزی است که به یکی از حواس پنجگانه: باصره، سامعه، شامه، ذائقه و لامسه ادراک شود. (ر.ک: رجایی، ۱۳۹۲: ۱۵۱). مقصود از عقلی، یعنی محسوس به حواس باطن باشد، از قبیل انتزاعی و مجرد که به عقل ادراک می شود ولی در خارج وجود ندارد. (ر.ک: کدکنی، ۱۳۸۸: ۵۹) تشبیه عقلی به حسی رایج ترین نوع تشبیه است؛ زیرا

غرض از تشبیه تقریر و توضیح حال مشبه است و اگر مشبه به محسوس باشد و مشبه معقول به خوبی در ذهن مجسم و می شود. (ر.ک: شمیسا، ۱۳۹۴: ۷۸).

استعاره

در لغت مصدر باب استفعال است یعنی عاریه خواستن لغتی را به جای لغت دیگری. از طرف دیگر می توان استعاره را از تشبیه نیز بیرون آورد بدین معنی که از جمله تشبیهی، مشبه و وجه شبه و ادات تشبیه را حذف کنیم به نحوی که فقط مشبه به باقی بماند، به این مشبه به استعاره می گویند. استعاره و تشبیه هر دو یکی هستند و استعاره در حقیقت تشبیه فشرده است. یعنی تشبیه را آن قدر خلاصه و فشرده می کنیم تا فقط از آن مشبه به باقی بماند. (ر.ک: شمیسا، ۱۳۹۳: ۱۵۷).

مجاز

شاعران هر چند از واژگان معمول و مرسوم استفاده می کنند، اما آنها را در معنای اصلی و متعارف خود به کار نمی برند و به قول ادبا لغات و عبارات را در معنای غیر ما وضع له یعنی بر خلاف قرار داد استعمال می کنند. (ر.ک: شمیسا، ۱۳۹۳: ۴۵).

آرکی تایپ

دیگر از وجوه ارتباط دو جانبه بین غایب و حاضر که در ادبیات مرسوم است آرکی تایپ است که در فارسی به کهن الگو، سنخ های باستانی، نمونه های ازلی، صور ازلی و صور اساطیری ترجمه شده است. (ر.ک: شمیسا، ۱۳۹۳: ۲۷۰).

کنایه

جمله یا ترکیبی است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه صارفه ای هم که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند وجود نداشته باشد. کنایه ذکر مطلبی و دریافت مطلبی دیگر است. (ر.ک: شمیسا، ۱۳۹۳: ۲۸۱).

بحث

نقاب

نقاب گل کشید و زلف سنبل

گره بند قبای غنچه وا کرد

(حافظ، غزل ۱۳۰)

نقاب و بندقبا استعاره از کاسبرگ است. نقاب گل کشیدن مجاز از آشکار کردن زیبایی صورت گل و معشوق است.

بندقبای غنچه واکردن هم مجاز و کنایه از شکوفا شدن غنچه و آشکار شدن زیبایی آن است، بندقبا باز کردن کنایه از نشان دادن زیبایی اندام می شود.

جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت
کمال عدل به فریاد دادخواه رسید
(حافظ، غزل ۲۴۲)

نقاب از روی کسی انداختن مجاز و کنایه از آشکار کردن زیبایی نقاب دار است. در این بیت ظفر نقابدار شده که نقابش برداشته شده است و کنایه از آشکار شدن چهره زیبایی اوست. همچنین روی ظفر استعاره مکنیه است چون برای ظفر چهره قرار داده است.

ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی
لطف کردی سایه‌ای بر آفتاب انداختی
(حافظ، غزل ۴۳۳)

حافظ با هنرنمایی در مصرع اول این بیت رخسار شاه را به ماه و در مصرع دوم به آفتاب تشبیه کرده است.

خط مشکین، استعاره از موی سیاه صورت مردانه، که به نقاب تشبیه شده است. زیبایی دیگری هم این بیت دارد در خلاف آمد عادت یا به قول اروپایی‌ها پارادوکس هست که در سایه بر آفتاب انداختن است. هم تشبیه تفضیل دارد. آفتاب سایه ندارد. آفتاب سایه ندارد، این خودش یک پارادوکس است.

معنی بیت: ای محبوبی که رخسار ماه خویش را با موهای لطیف و سیاه گرداگرد صورتت، پوشانده‌ای ظرافت در سلیقه‌ات لطف‌آمیز است با اینکار گویی که سایه‌ای بر آفتاب رخسارت انداخته‌ای.

آفتاب با همه محاسنی که دارد بدون وجود سایه آزارنده خواهد بود حافظ با نظر داشت این نکته می‌فرماید: لطف کردی بر عاشقانت منت نهادی سایه‌ای بر آفتاب انداختی تا عاشقانت از شدت سوز و گداز کباب نگردند.

ناگشوده گل نقاب آهنگ رحلت ساز کرد
ناله کن بلبل که گلبانگ دل افکاران خوشست
(حافظ، غزل ۴۳)

نقاب گشودن گل کنایه از شکفتن ورخ نمودن گل است. آهنگ رحلت ساز کردن، کنایه از آماده شدن برای سفر و کوچ کردن است و از افعال آدمی است که به گل نسبت داده است هدف حافظ از به نظم آوردن این آرایه ادبی، این است که دنیا و تعلقاتش زودگذرست یا به تعبیر بارزش تر دیگر، جلوه‌های جمال خداوندی زودگذرست و اگر درنیابید از شما دور خواهد شد.

قبا

سرو بالای من آن گه که درآید به سماع چه محل، جامه جان را که قبا نتوان کرد؟
(حافظ، غزل ۱۳۶)

جامه جان تشبیه است که جان را به جامه تشبیه کرده است و پوشاندن بدن و وجه شبه آن است. قبا کردن جامه کنایه از دریدن جامه است. در این جا می‌گوید جان (مشبه) را فدای سر و بالای خود می‌کنم، هنگامی که به رقص و آواز درمی‌آید.

چو پیراهن شوم آسوده خاطر گرش همچون قبا گیرم در آغوش
(حافظ، غزل ۲۸۲)

در مصرع اول تشبیه گوینده به پیراهن که جلوبسته است. وجه شبه آسودگی خاطر است به دلیل آنکه زیبایی او نمایان نیست. در بیت دوم گوینده مشبه و به قبا تشبیه شده است. وجه شبه در آغوش کشیدن معشوقه یا دوست و خوش حالی است.

سرمست در قبای زرافشان چو بگذری یک بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن
(حافظ، غزل ۳۹۸)

قبای زرافشان مجاز از مقام و درجه رفیع داشتن، پشمینه پوش مجاز و کنایه از درویش یک‌لاقبا بودن است. دلق پشمینه مخصوص زهاد و درویش بوده و هست.

بگشا بند قبا ای مه خورشیدکلاه تا چو زلفت سر سودا زده در پا فکنم
(حافظ، غزل ۳۴۸)

مه خورشیدکلاه استعاره از معشوق است و خورشیدکلاه تشبیه است و وجه شبه آن درخشندگی است.

بند قبا گشودن کنایه از نشان داده شدن زیبایی اندام و سر و سینه معشوق است. قبا

شبهه ماتوی امروزی است که به جای دکمه، بندهایی از پارچه دارد که پس از پوشیدن به هم گره می‌زده‌اند. قبا بیشتر برای آقایان بوده است زیرا خانم‌ها حق بیرون رفتن از خانه را نداشته‌اند تا خودی نشان دهند.

بگذر ز کبر و ناز، که دیده است روزگار
چینِ قبایِ قیصر و طرفِ کلاهِ کی
(حافظ، غزل ۴۲۹)

شبهه ناپایداری شکوه دولت قیصر روم و عظمت کیخسرو.
شبهه ناپایداری شکوه دولت قیصر روم و عظمت کیخسرو.

خون شد دلم به یاد تو، هرگه که در چمن
بند قبای غنچه گل می‌گشاد باد
(حافظ، غزل ۱۰۲)

بند قبای غنچه استعاره از کاسبرگ گل سرخ است. بند قبا مشبه، کاسبرگ‌های غنچه گل مشبه به، وجه شبه آن آشکاری و ظهورست. کنار رفتن کاسبرگ‌های غنچه از روی گلبرگ‌های گل به بند قبا تعبیر شده که با کنار رفتنش تن غنچه آشکار می‌شود. پنهانی تشبیهی صورت گرفته که بر مزیت تشخیص بیت افزوده است.

تازگی این تشخیص در نسبت دادن بند قبا به کاسبرگ غنچه گل که توسط باد گشوده می‌شود و علاوه بر زیبایی، فرح بخشی و شادکامی خاصی در مخاطب پدید می‌آورد.

سرو بالای من آن گه که درآید به سماع
چه محل، جامه جان را که قبا نتوان کرد؟
(حافظ، غزل ۱۳۶)

سرو بالا استعاره از معشوقی که دارای اندامی بلند و زیباست. جامه جان اضافه تشبیهی، جان به جامه تشبیه شده است. قبا کردن کنایه از پاره کرد؛ بین قبا و جامه تناسب است. هنگامی که محبوب خوش قد و قامت من به رقص در می‌آید از شور و اشتیاق دلم می‌خواهد گریبان جان را همچون قبا چاک دهم وقتی میسر نمی‌شود جان به چه کار دیگر می‌آید.

خرقه، پیراهن

حافظ این خرقه بینداز مگر جان ببری
کاتش از خرقه‌ی سالوس و کرامت برخاست
(حافظ، غزل ۲۱)

خرقه انداختن کنایه از ترک تعلقات گفتن و دست از ریا کشیدن است. حافظ می‌گوید:

این خرقه‌ی تزویر و ریا را از خود دور کن، زیرا هرچه آتش هست از خرقه سالوسان ریاکار و از خود بزرگ‌بینی برخاسته، پس در مسیر سلوک سخت مواظب این رذیله باش تا از رسیدن به مقام مجرد محروم نگردی. حافظ از خرقه به عنوان نماد ریا یاد می‌کند.

صوفی بیا که خرقه سالوس برکشیم
وین نقش زرق را خط بطلان به سر کشیم
(حافظ، غزل ۳۷۵)

خرقه مجاز از زهد ریایی است چون مربوط به زاهد ریایی است.

حافظ به خود نپوشید این خرقه‌ی می‌آلود
ای شیخ پاکدامن معذوردار ما را
(حافظ، غزل ۵)

خرقه می‌آلود یعنی جامه‌ی تزویر و ناپاک که در این جا آبرونی است یعنی پاک. خرقه می‌آلود کنایه از جبراست، یعنی خدا چنین می‌خواست که حافظ خرقه عشق و پاکی داشته باشد. ای شیخ پاک دامن کنایه و طنز است و آبرونی دارد به معنی شیخ‌آلوده دامن و تزویر کار.

چندان بمان که خرقه ازرق کند قبول
بخت جوانت از فلک پیر ژنده پوش
(حافظ، غزل ۲۸۵)

خرقه ازرق کنایه از طولانی شدن و پیر گردیدن ممدوح است. در این بیت تشبیه پنهانی صورت گرفته و آسمان از جهت کبودی به خرقه تشبیه شده یا بالعکس. ژنده‌پوش استعاره از آسمان آبی و پرستاره. فلک پیر ژنده‌پوش استعاره است، زیرا ژنده‌پوشی مال انسان است. خرقه ازرق، خرقه مرقع و کبود که وصله وصله و به دلیل کهنگی سوراخ سوراخ شده است. ستاره‌های آسمان آبی را به وصله وصله و همچنین سوراخ سوراخ بودن خرقه تشبیه کرده است.

فدای پیرهن چاک ماه رویان باد
هزار جامه تقوی و خرقه پرهیز
(حافظ، غزل ۲۶۶)

پیرهن وقتی چاک شود سفیدی سینه و بقیه نمایان می‌شود که در چند صورت ممکن است پیرهن را که چاک ندارد، چاک داد ۱- در صورت عاشق شدن (عاشق سینه چاک) ۲- در صورت شدت عزای عزیزان ۳- در صورت شوق و خوش حال شدن از آواز سماع... در

این جا حافظ پیرهن چاک شده از عشق را بر جامه ریایی تقوا و خرقة آلوده به تزویر صوفیان برتری می نهد. یعنی یک تشبیه تفضیل در این پیرهن بر آن جامه و خرقة ایجاد کرده است.

دوش رفتم به در میکده خواب آلوده
خرقه تر دامن و، سجاده شراب آلوده
(غزل ۴۲۳)

خرقه سمبل آلودگی مانند سجاده ریایی که به شراب آلوده است.

داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید
خرقه رهن می و مطرب شد و زنار بماند
(حافظ، غزل ۱۷۸)

دلّی نماد زهد ریایی، کمر بند زنار نماد مسیحیت و عاشقی هم هست و در ادبیات صوفیانه رمز کفر و بت پرستی است. تشبیه مضمّر دارد یعنی زنار کافران بر دلّی ریایی زاهد برتری دارد.

خرقه رهن گذاشتن: یعنی به گرو نهادن خرقة برای به دست آوردن می، که خواجه نهادهای ظاهر شریعت را با طعن و طنز بیان می کند.

کلاه، تاج، افسر و دستار

صوفی سرخوش از این دست که کج کرد کلاه
به دو جام دگر آشفته شود دستارش
(حافظ، غزل ۲۷۷)

کج کردن کلاه کنایه از فخر فروشی؛ آشفته شود دستارش کنایه از رسوایی است. زاهد صوفی که فخر به مردم می فروشد که مومن و پاک است با دو جام که بنوشد دستار از سرش می افتد و رسوا می شود که شراب خور است. در کل حافظ می خواهد بگوید که صوفی شراب خور که سرخوش می شود با باده پیمایی رسوا می گردد که تاجچه حد ریا کار است.

به جبر خاطر ما کوش کاین کلاه نمد
بسا شکست که با افسر شهی آورد
(حافظ، غزل ۱۴۷)

تشبیه تفضیل دارد. کلاه نمد مشبه و مجاز از فقر و درویشی و افسر شاهی مشبه به و مجاز از تاج افتخار، و می گوید فقر درویشی برتر از افتخار پادشاهی است.

به باد دِه سر و دستار عالمی، یعنی کلاه گوشه به آیین سروری بشکن
(حافظ، غزل ۳۹۹)

سر و دستار مشبه و کلاه گوشه مشبه به و آیین سروری بشکن وجه شبهه است. تشبیه
تفضیل دارد یعنی کلاه گوشه سروری تو بر سر و دستار جهانیان برتری دارد و آن را به باد
می دهد در کلاه گوشه، کج نهادن کلاه منظور است که علامت تفاخر است.

داورِ دارا شکوه، ای آن که تاجِ آفتاب از سرِ تعظیم بر خاکِ جنابِ انداختی
(غزل ۴۳۳)

تاج مشبه به و آفتاب مشبه، وجه شبهه درخشندگی و بر اوج بودن است. پادشاه شکوه مند
آفتاب که در درخشندگی چونان تاج است به خاطر تعظیم به تو سر بر خاک نهاده است.
یعنی پادشاه دارامنش، در عظمت برتر از خورشید است چنانکه خورشید بر آستانش سر
می نهد. پس دو گونه تشبیه تفضیل و تشبیه غیر تفضیل در هم آمیخته شده است.

طریقِ کام بخشی چیست؟ ترکِ کامِ خود کردن کلاه سروری آن است کز این ترکِ بردوزی
(حافظ، غزل ۴۵۴)

در این بیت ترک کام خود کردن تشبیه شده به کام بخشی. ترک کام خود کردن مشبه و
کام بخشی مشبه به و کلاه سروری یا تاج شاهی وجه شبهه و دست مایه یک تشبیه زیبا با
ایهام در ترک شده است. برای بزرگی کردن باید ایثار را انتخاب کرد تا در چشم مردم
گرامی شد.

سبوكشان همه در بندگیش بسته كمر ولی ز ترکِ کله چتر بر سحاب زده
(حافظ، غزل ۴۲۱)

سبوكشان مجاز از عاشقان، بسته كمر در اینجا مجاز از بندگی کردن است. ترکِ کله
مشبه به، چتر بر سحاب مشبه به، وجه شبهه افتخار سرافرازی داشتن بر آسمان است. تشبیه
تسویه مضمهر وجود دارد یعنی هر دو در افتخار آفرینی مانند و مساوی هم هستند. ز ترکِ
کله چتر بر سحاب زدن کنایه از بلندی مقام و مرتبه.

بگشا بند قبا ای مه خورشید کلاه تا چو زلفت سر سودا زده در پا فکنم
(حافظ، غزل ۳۴۸)

مه خورشیدکلاه استعاره از معشوق است و خورشیدکلاه تشبیه است و وجه شبه آن درخشندگی است. بند قبا گشودن یا بند برقع گشودن کنایه از نشان داده شدن زیبایی اندام و سروسینه معشوق است.

طریق کام بخشی چیست؟ ترک کام خود کردن کلاه سروری آن است کز این ترک بردوزی (حافظ، غزل ۴۵۴)

در این بیت کام بخشی مشبه، ترک کام خود کردن مشبه به و کلاه سروری یا تاج شاهی وجه شبه و دست‌مایه یک تشبیه زیبا با ایهام در ترک شده است. برای بزرگی کردن باید ایثار را انتخاب کرد تا در چشم مردم گرامی شد.

برقع

حاجت مطرب و می نیست تو برقع بگشا که به رقص آوردم آتش رویت چو سپند (حافظ، غزل ۱۸۱)

چهره معشوق را به جهت سرخی و شادابی و درخشندگی و برافروختگی به آتش و خود را به سپندی بر آتش فروزنده تشبیه شده و رقصیدن عاشق از سر شور و اشتیاق در برابر معشوق، به بالاپائین پریدن دانه سپند تشبیه شده است. پس برقع گشودن نماد جلوه‌گری و عشوه‌گری است.

گوشه گیران انتظار جلوه خوش می‌کنند برشکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن (حافظ، غزل ۳۹۰)

طرف کلاه برشکستن: گوشه کلاه را خم دادن و کنایه از فخر فروختن و رعناپی کردن است.

برقع از رخ برفکن کنایه از خودت را نشان بده و صورت زیبایی را نمایان کن.

کفن

دشمنان را ز خون کفن سازیم دوستان را قبای فتح دهیم (حافظ، غزل ۳۸۱)

ز خون کفن سازیم کنایه از کشتن، قبای فتح کنایه و مجاز از نواختن. قبای فتح به معنای قبا به جهت پیروزی و به سردارانی داده می‌شد که دشمن را شکست داده باشند.

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک

باور مکن که دست ز دامن بدارم

(حافظ، غزل ۹۱)

منظور از دامن کفن، پایین تنه کفن است و زیر پای خاک استعاره است چون برای خاک پا داده است و کنایه از مردن است. دست ز دامن برنداشتن کنایه از دوست داشتن افراطی است.

زنار

سراسر بخشش جانان طریق لطف و احسان بود

اگر تسبیح می فرمود اگر زنار می آورد

(حافظ، غزل ۱۴۶)

تسبیح مجاز از پاکی و ریا و زنار مجاز از کفر است. تشبیه تسویه دارد یعنی زنار که نشانه کفر و نامسلمانی است با تسبیح که نشانه مسلمانی است هردو به طور برابر از جانان پذیرفته می شود.

احرام

حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواست

احرام طوف کعبه دل بی وضو بیست

(حافظ، غزل ۳۰)

مصراع دوم کنایه گسترده از بدون شست و شوی تن و جان می خواهد حج بگزارد و به جانان وصل شود.

جامه

چو گل هر دم به بویت جامه در تن

کنم چاک از گریبان تا به دامن

(حافظ، غزل ۳۸۹)

جامه پیراهن جلو بسته و بدون یقه است. جامه دریدن کنایه از شادی دیوانه وار و از شوق بی خود و بی تاب شدن. جامه دریدن در چند مورد است، یکی در ماتم کسی، دیگر در عاشقی است و این هم از شوق و شادی که هم در اویش در سماع جامه می درند و جلوی قوال می اندازند.

صوف

صوف برکش ز سر و باده صافی درکش

سیم در باز و به زر سیمبری در بر گیر

(حافظ، غزل ۲۵۷)

صوف از سر کشیدن در برابر باده صافی درکشیدن کنایه از ترک آلودگی و زهد ریایی کردن است و نکته جالب تر این که صوف را نجس و باده صافی را پاک دانسته است و بر دستار زاهد برتری داده است.

دلّی

ای که در دلّی مُلمّع طلبی نقد حضور چشم سَرّی عجب از بی خبران می داری

(حافظ، غزل ۴۵۰)

دلّی ملمع مجاز از صوفی منافق و مشبه، بی خبران مشبه به و چشم سری وجه شبهه. از صوفی منافق چند چهره که مانند همه بی خبران است انتظار و چشم داشت دانستن اسرار الهی داری؟

به زیر دلّی مُلمّع، کمندها دارند درازدستی این کوتاه آستینان بین!

(حافظ، غزل ۴۰۳)

درازدستی، وجه شبهه و کنایه از تجاوز و گرفتار کردن است. کوتاه آستین مجاز و کنایه از صوفیه است. دلّی مُلمّع، مشبه و جامه بالا پوش پروصله از تکه های رنگارنگ صوفیه که آستین آن کوتاه است. کمندها مشبه به است. بین کوتاه آستین و درازدستی پارادوکس وجود دارد.

دامن

که را رسد که کند عیبِ دامنِ پاکت؟ که هم چو قطره که بر برگِ گل چکد، پاکی

(حافظ، غزل ۴۶۱)

دامن پاکت مشبه وایهام دارد و کنایه از بی گناهی است. دامن پاک بیشتر برای عصمت و بی گناهی به کار می رود و کمتر در معنی خودش یعنی شستشو شده به کار می رود. هم چو قطره که بر برگِ گل چکد مشبه به و پاکی وجه شبهه می باشد.

دامن گشان همی شد در شَرَبِ زرکشیده صد ماه رو ز رشکش جیبِ قَصَبِ دریده

(حافظ، غزل ۴۲۵)

دامن گشان: مشبه، ناز کنان و بی توجه به عاشق است. ماه رو مشبه به، و روی هم رفته تشبیه تفضیل دارد زیرا معشوق حافظ بر همه ماهرویان برتری دارد چون آنها از حسادت نسبت به معشوق حافظ گریبان چاک داده اند.

خلعت - تشریف

به طهارت گذران منزل پیری و، مکن
خلعت شیب چو تشریف شَباب آلوده
(حافظ، غزل ۴۲۳)

خلعت شیب استعاره از موی سپید پیری و تشریف شَباب استعاره از موی سیاه جوانی.

نتیجه گیری

از دیرباز در شعر و ادب پارسی بیان الفاظ لباس و استفاده تمثیلی، استعاره یا واقعی از لباس در فرهنگ و زبان فارسی سابقه‌ای طولانی دارد و در آثار بزرگان ادب پارسی نیز این موضوع بسیار جلوه نموده است.

در عصر حافظ تنوع و گونه‌گونی لباس و تزیینات در هنرهای ایرانی چشمگیرتر از سایر دوران‌ها است پس یکی از مصادیق غنی و بسیار معنادار لباس و پوشاک در شعر، دیوان غزلیات حافظ است که موضوع پوشاک و لباس در آن انعکاسی بسیار خلاقانه؛ هوشمندانه و قابل توجه یافته است.

پوشاک و لباس در دیوان حافظ از جهات گوناگون بیان شده است. که کارکرد اصلی حافظ در استفاده از لباس و پوشاک در اشعار به عنوان کنایه؛ استعاره؛ مجاز؛ تمثیل؛ تشبیه و از این قبیل برای بیان معانی زیبا و عمیق عرفانی می‌باشد.

بیشتر پوشینه در دیوان حافظ را خرقة تشکیل می‌دهد و این اوج تزویرستیزی حافظ را نشان می‌دهد. فقط یک یا دو بار حافظ خرقة را با بار معنایی مثبت به کار می‌برد. کلاه و تاج و افسر پس از خرقة از نظر فراوانی در شعر حافظ وجود دارد.

کلاه و تاج هر گاه در مدح استفاده می‌شود بیانگر افتخار و عظمت ممدوح است که بیشتر مرصع و درخشان است مانند: تاج خورشید، تاج سلطانی، تاج آفتاب، کلاه خسروی، کلاه و همچنین است طرف کلاه، ترک کلاه، کله گوشه. هر گاه در مذمت صوفیه و دراویش به کار می‌رود مفهوم تکبر، خودنمایی، خودخواهی و فخر و ناز را دارد که بار منفی به آن می‌دهد. عرق چین و مزوجه هر کدام یک مرتبه و احرام سه بار در غزلیات حافظ آمده است و بقیه آن چه هست اجزای پوشینه‌ها هستند مانند: دامن، کمر، بند نقاب، رقع، کیسه، قصب و نرگس قبا است.

اشکال البسه

	
<p>قبای زرینت- اطلس بافت، قباى مادها برگرفته از نقوش تخت جمشید</p>	
	
<p>نمایش پیراهن مردانه پوشیده شده در زیر قبا و گلدوزی طلایی ارخالق</p>	<p>رنگ بر روی قبا، گفتگوی رستم و اسفندیار پیش از جنگ، شاهنامه بایسنقری، ۸۳۳ هجری (شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۰: ۴۱۳)</p>

منابع:

کتابها

قرآن کریم (۱۳۶۱) ترجمه الهی قمشه ای.

ابن بطوطه (۱۳۷۶) سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، چاپ ششم، تهران: نشر آگاه.

اشرفزاده، رضا (۱۳۸۶) فرهنگ باز یافته های ادبی از متون پیشین، جلد اول، مشهد: سخن گستر.

- انوری، حسن (۱۳۸۱) **فرهنگ بزرگ سخن**، جلد دوم، تهران: سخن.
- برزگر خالقی محمدرضا (۱۳۸۲) **شاخ نبات حافظ**، تهران: زوار.
- خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۹۷) **حافظ نامه**، چاپ بیست و سوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ڈزی، راینهارت پیتر آن (۱۳۹۶) **فرهنگ البسه مسلمانان**، ترجمه حسینعلی هروی، چاپ ششم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دشتی، علی (۱۳۶۲) **سیری در دیوان شمس**، چاپ هفتم، تهران: انتشارات جاویدان.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) **لغت نامه دهخدا**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رجایی، محمد خلیل (۱۳۹۲) **معالم البلاغه در علم معانی، بیان و بدیع**، چاپ چهارم، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۸) **صورخیال در شعر فارسی**، چاپ سیزدهم، تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۰) **سیر غزل در شعر فارسی**، تهران: فردوس.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۳) **بیان**، تهران: میترا.
- صفا، ذبیح‌اله (۱۳۸۹) **تاریخ ادبیات ایران**، جلد دوم، چاپ بیستم، تهران: فردوس.
- غیبی، مهرآسا (۱۳۸۴) **تاریخ پوشاک اقوام ایرانی**، تهران: هیرمند.
- معین، محمد (۱۳۶۳) **فرهنگ فارسی معین**، چاپ سوم، تهران: زرین.
- معین، محمد (۱۳۶۳) **فرهنگ فارسی**، چاپ ششم، تهران: امیر کبیر.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۹) **فنون بلاغت و صناعات ادبی**، تهران: اهورا.

مقالات

- زارعی، اسدالله (۱۳۹۲) **بازتاب فرهنگ پوشاک و لباس در ادبیات ایران**، فصلنامه هنر علم و فرهنگ، شماره ۱، صص ۶۳-۷۲.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۵۴) **ساختمان تشبیه و استعاره در شعر حافظ**، نشریه خرد و کوشش، شماره ۱۱۸، صص ۳۵-۷۲.

References:

Books

The Holy Quran (1982) Translated by Mahdi Elahi Ghomshei.

Ibn Battuta (1997) **Travelogue of Ibn Battuta**, Translated by Mohammad Ali Movahhed, Sixth edition, Tehran: Agah Publishing.

Ashrafzadeh, Reza (2007) **Literature of recycled literature from previous texts**,

Volume 1, Mashhad: sokhan gostar.

Anvari, Hasan(2002) **Great culthre of speech**, Second edition, Tehran: sokhan.

Barzegar Khaleghi, Mohammad Reza (2003) **Shakh-e- Nabat of Hafez**, Tehran: zavvar.

Khorramshahi, Bahauddin (2018) **Hafeznameh**, Twenty-third edition, Tehran : Scientific and Cultural Publishing.

Dozy, Reinhar, Pieter Anne (2017) **Muslim clothing culture**, Translated by Hosain Ali Heravi, Tehran :University of Tehran Press.

Dashti, Ali (1983) **Siri in Divan shams**, Seventh edition, Tehran: Javidan publications.

Dehkhoda, Ali Akbar (1998) **Dehkhoda dictionary**, Tehran : University of Tehran Press.

Rajaei, Mohammad Khalil (2013) **Ma alem al-Balaghah in the science of the meanings of expression and innovation**, Fourth edition, Shiraz: University of shiraz Press.

Shafi'I Kadkani, Muhammad Reza (2009) **Imaginary images in Persian**, Thirteenth edition, Tehrah: Aghah.

Shamisa, Cirous (1996) **Figurative Language**, Tehran: Mithra.

Shamisa, Cirous (1991) **The journey of lyric poetry in Persian poetry**, Tehran: Ferdous.

Safa, Zabihullah (2010) **History of Iranian literature**, Volume 2, Twentieh edition, Tehran: Ferdows.

Ghaibi, Mehrasa (2005) **Story of Iranian ethnic clothing**, Tehran: Hirmand.

Moein, Mohammad (1984) **MoeinPersianCulture**, third, edition, Tehran: Zarrin.

Moin, Mohammad (1984) **Persian Dictionary**, Sixth edition, Tehran: Amir Kabir.

Homaei, Jalal-al-nin (2010) **Rhetoric abd literary** ,Tehran: Ahora.

Articles

Zare'I, Asadullah (2013) **Reflection of clothing culture in iranian literature**, Journal of Art, Science and Culture, No 1, Pp. 63-72.

Farghidvard, Khosraw (1975) **The structure of simile and metaphor in Hafez's poetry**, Journal of wisdom and effort, No. 18, Pp. 35-72.

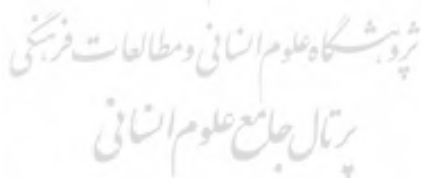
The Costumes Under The Cover The Of Imagery In Hafez,'S Lyrics

Fereshteh Asghari¹, Dr. Ahmad Zakeri²

Abstract

One of the most important features of Hafez' lyrics is to apply creatively the costumez and coverings . the main usage of Hafez is for saying beautiful mystical meaning. In his way analogies,metaphores rised out of similiesnd sometimes they're shown in the form of zrony and imagery in the article authors are going to show some interwoven forms of analogies and metaphors and to poetry imagination in words,using words and expression related to costumes for imaginary simile of Hafez thoughts are intended. It is true that Hafez has excelled in the used of elements of imagination formes and in the arrangement of words with spiritual industries ,he has made the work miraculous and this art show is not for evry one. There's no need to mention that this research has used the method of (analytic-descriptive)which itself is sub-part of the library method to explaine the poems.

Kay words: costumes, covering, analogy, metaphor, lyrics.



¹. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Khalkhal Branch, Islamic Azad University, Khalkhal, Iran. asghari. f12 @ gmail, com

². Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. (Responsible author) ahmad. zakeri94 @ gmail. com